

معاونت یا مشارکت در جرم؛
مرز باریک میان کمک به ارتکاب
جرم و دخالت در اجرای آن

نوشتاری از: سینا درباری - عضو کانون وکلا
دادگستری استان کردستان

صفحه ۴

شنبه ۲۵ مهرماه ۱۴۰۵ ● سال اول ● شماره ۶۶

شرکت‌ها چگونه با اشتباهات حقوقی، سرمایه خود را از دست می‌دهند؟

دکتر مصطفی عباسی - وکیل پایه یک دادگستری

هزینه‌هایی که گاهی با یک امضا، یک قرارداد ناقص یا یک تصمیم ناآگاهانه آغاز می‌شوند. بسیاری از شرکت‌ها تصور می‌کنند مهم‌ترین عامل موفقیت اقتصادی، افزایش فروش، جذب سرمایه و توسعه بازار است؛ اما واقعیت این است که گاهی یک اشتباه حقوقی می‌تواند حاصل سال‌ها تلاش اقتصادی را در معرض نابودی قرار دهد.

در فضای کسب‌وکار، همه زیان‌ها ناشی از رکود بازار، نوسانات اقتصادی یا کمبود نقدینگی نیستند. بخشی از خسارت‌های شرکت‌ها از تصمیماتی ناشی می‌شود که بدون شناخت کافی از آثار حقوقی اتخاذ شده‌اند.

یکی از رایج‌ترین اشتباهات، امضای قراردادهای ناقص و غیرحرفه‌ای است. قراردادهایی که در آنها تعهدات طرفین، زمان‌بندی اجرا، ضمانت اجرای تخلف، شیوه حل اختلاف و شرایط فسخ به روشنی مشخص نشده‌اند، می‌توانند زمینه‌ساز اختلافات طولانی و پرهزینه شوند. اعتماد تجاری ارزشمند است، اما جایگزین تنظیم دقیق قرارداد نیست.

اشتباه دوم، بی‌توجهی به حدود اختیارات مدیران و صاحبان امضای مجاز است. در برخی شرکت‌ها، تصمیمات مهم بدون بررسی اساسنامه، آخرین تغییرات ثبتی و حدود اختیارات اشخاص اتخاذ می‌شود. این بی‌دقتی ممکن است اعتبار معاملات، مسئولیت مدیران و حتی منافع سهامداران را تحت تأثیر قرار دهد.

اشتباه سوم، نادیده گرفتن تعهدات مالیاتی، بیمه‌ای و الزامات قانونی فعالیت اقتصادی است. برخی بنگاه‌ها زمانی به سراغ بررسی وضعیت حقوقی خود می‌روند که با مطالبه بدهی، جریمه، اختلاف با کارکنان یا محدودیت‌های قانونی مواجه شده‌اند؛ در حالی که بسیاری از این هزینه‌ها با نظارت مستمر و اقدام به موقع قابل پیشگیری‌اند.

از دیگر خطاهای مهم، اتکای بیش از اندازه به روابط شفاهی است. توافقات شفاهی در شرایطی ممکن است از نظر حقوقی معتبر باشند، اما اثبات مفاد آنها در زمان اختلاف می‌تواند دشوار شود. مستندسازی مکاتبات، پرداخت‌ها، تحویل کالا و اجرای تعهدات، بخش جدایی‌ناپذیر مدیریت حرفه‌ای کسب‌وکار است.

همچنین برخی شرکت‌ها در انتخاب شریک تجاری، اعتبارسنجی طرف معامله و بررسی توان مالی او را جدی نمی‌گیرند. نتیجه چنین رویکردی می‌تواند مطالبات وصول‌نشده، چک‌های برگشتی، دعاوی قضایی و توقف گردش سرمایه باشد.

در این میان، نقش مشاوره حقوقی نباید به زمان بروز اختلاف محدود شود. همان‌طور که هیچ بنگاه اقتصادی بدون حسابداری و مدیریت مالی حرفه‌ای نمی‌تواند به درستی فعالیت کند، مدیریت حقوقی نیز باید بخشی از ساختار تصمیم‌گیری شرکت باشد.

البته مسئولیت پیشگیری از اختلافات تنها بر عهده مدیران نیست. تشکلهای اقتصادی، اتاق‌های بازرگانی و نهادهای حرفه‌ای نیز می‌توانند با برگزاری دوره‌های کاربردی، ارائه خدمات مشاوره‌ای و آموزش قراردادهای تجاری، در کاهش ریسک فعالیت اقتصادی نقش مؤثری ایفا کنند.

اقتصاد سالم صرفاً اقتصادی نیست که در آن قراردادهای بیشتری منعقد می‌شود؛ اقتصادی است که در آن تعهدات روشن‌اند، حقوق طرفین شناخته شده است و اختلافات با کمترین هزینه و در کوتاه‌ترین زمان ممکن حل و فصل می‌شوند.

شرکت‌ها باید بپذیرند که پیشگیری حقوقی، هزینه اضافی نیست؛ سرمایه‌گذاری برای حفظ سرمایه است. گاهی ارزشمندترین اقدام یک مدیر، نه امضای یک قرارداد جدید، بلکه بررسی دقیق قراردادی است که قرار است امضا کند.

کسب‌وکار حرفه‌ای تنها به فکر کسب سود نیست؛ برای حفاظت از سود، سرمایه و اعتبار خود نیز برنامه دارد.

دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) مقهور هژمونی امپریالیسم



سید محمد کاظم موسوی
عضو مرکز وکلای قوه قضاییه
مدرس حقوق کیفری و جرم‌شناسی
دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور

دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) نهادی دائمی و مستقل است که در سال ۲۰۰۲ با لازم‌الاجرا شدن اساسنامه رم تأسیس شد تا به جرائم سنگین بین‌المللی که نظم جهانی را برمی‌آشوبند رسیدگی کند. پیش از آن، تجربه دادگاه‌های موقت نورنبرگ، توکیو، یوگسلاوی سابق و رواندا نشان داده بود که عدالت کیفری بین‌المللی به یک نهاد دائمی با صلاحیت عام نیاز دارد، نه دادگاه‌های ویژه‌ای که پس از هر بحران ساخته و سپس منحل می‌شوند. اساسنامه رم با امضای بیش از صد و بیست کشور، دیوان را مقر آن در هلند قرار داد و آن را به عنوان آخرین مرجع رسیدگی، در صورت ناتوانی یا عدم تمایل دادگاه‌های داخلی، معرفی کرد؛ اصلی که به «صلاحیت تکمیلی» شناخته می‌شود. پیش از ورود به بحث اصلی، یک نکته برای دقت حقوقی ضروری است: صلاحیت دیوان، برخلاف تصور عمومی، جهانی و خودکار نیست. ICC تنها بر اتباع و سرزمین دولت‌های عضو اساسنامه رم، یا بر مواردی که شورای امنیت سازمان ملل یا خود دولت غیرعضو به صورت موردی به دیوان ارجاع دهد، صلاحیت دارد. ایالات متحده و ایران هیچ‌کدام عضو اساسنامه رم نیستند و دیوان اساساً فاقد صلاحیت رسیدگی به ایران است چون این کشور هرگز اساسنامه رم را تصویب نکرده است. بر همین اساس، بسیاری از حقوقدانان بین‌المللی معتقدند که مسدود ماندن مسیر رسیدگی ICC به این پرونده، لزوماً نتیجه فشار سیاسی آمریکا نیست، بلکه پیش از هر چیز یک محدودیت صلاحیتی ساختاری در خود اساسنامه رم است؛ محدودیتی که باید در هر تحلیل حقوقی، پیش از نتیجه‌گیری سیاسی، به روشنی بیان شود. از نظر صلاحیت موضوعی، اساسنامه رم چهار دسته جرم را در حیطه اختیار دیوان قرار داده است: نسل‌کشی، که به معنای ارتکاب اعمالی با قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است؛ جنایت علیه بشریت، که شامل حملات گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی از جمله قتل، شکنجه و آزار است؛ جنایات جنگی، که نقض قواعد حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه مانند حمله عمدی به غیرنظامیان یا اهداف غیرنظامی را دربرمی‌گیرد؛ و جنایت تجاوز، یعنی برنامه‌ریزی، آغاز یا اجرای استفاده از زور نظامی علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور، بدون مجوز شورای امنیت و در تخالف با منشور ملل متحد. دادستانی دیوان، به عنوان رکن تحقیق و تعقیب، مستقل از قضاوت عمل می‌کند؛ این نهاد می‌تواند رأساً یا با ارجاع دولت‌ها و شورای امنیت، پرونده بگشاید، شواهد جمع‌آوری کند و در صورت کفایت دلیل، از قضاوت دیوان درخواست صدور قرار بازداشت یا کیفرخواست نماید. در بستر همین چارچوب، تحولات سال ۲۰۲۶ در ایران اهمیت ویژه‌ای یافت.

اشتغال زنان؛ حق یا موهبت؟

واکاوی حقوقی – جامعه شناختی استقلال شغلی زن در پر تو قانون اساسی، حقوق خانواده و عدالت اجتماعی



بانید منصوری
پژوهشگر و کارشناس مسائل حقوقی

اشتغال زنان را نمی توان به انتخابی صرفا اقتصادی یا مسئله ای محصور در مناسبات خانوادگی فروکاست؛ این موضوع در کانون تلاقی حقوق بنیادین، استقلال اراده، کرامت انسانی و ساختارهای اجتماعی قرار دارد. پرسش بنیادین آن است که آیا اشتغال زن، جلوه ای از اعمال حق و اراده مستقل اوست یا موهبتی که تحقق آن به موافقت و اراده دیگری واگذار شده است؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم تفکیک میان حق، اذن، محدودیت قانونی و هنجارهای اجتماعی است؛ زیرا خلط این مفاهیم می تواند حق را در امتیاز مستحیل سازد و شخصیت حقوقی زن را در موقعیت خانوادگی او محصور کند.

حق اشتغال در منظومه حقوق اساسی

اصل بیست و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حق انتخاب شغل را برای «هر کس» به رسمیت شناخته و دولت را مکلف ساخته است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، امکان اشتغال و شرایط مساوی برای احراز مشاغل را فراهم آورد. اصل بیستم نیز برخورداری زن و مرد از حمایت یکسان قانون و حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را با رعایت موازین اسلامی تضمین می کند. همچنین، اصل بیست و دوم، شغل اشخاص را از تعرض مصون می داند، مگر در مواردی که قانون تجویز کند، اصل بیست و یکم نیز دولت را به تضمین حقوق زنان در تمام جهات، با رعایت موازین اسلامی، مکلف ساخته است. حاصل جمع این اصول، شناسایی جایگاه حقوقی زن در مقام صاحب حق و ضرورت حمایت قانونی از امکان انتخاب شغل است؛ هرچند اعمال این حق، تابع قیود و محدودیت های معتبر قانونی است. از این رو، نه می توان آزادی شغلی زنان را حقی مطلق و فارغ از هرگونه قید قانونی تلقی کرد و نه رواست که اصل حق، تحت الشعاع پیش دآوری های عرفی یا اراده های شخصی قرار گیرد. نکته اساسی آن است که شناسایی هنجاری حق، لزوما به معنای تحقق عینی و بی مانع آن نیست. ممکن است حقی در متن قانون به رسمیت شناخته شود، اما موانع اقتصادی، نهادی یا فرهنگی، بهره مندی از آن را با دشواری مواجه سازند. بنابراین، ارزیابی وضعیت اشتغال زنان نباید به احصای مقررات محدود بماند؛ بلکه باید فاصله میان تضمین حقوقی و امکان واقعی اعمال حق را نیز مورد مذاقه قرار دهد.

ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی؛ تحدید قانونی یا توسعه ناموجه اختیار؟

یکی از مهم ترین مواضع تلاقی حق اشتغال زوجه و ملاحظات حقوق خانواده، ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی است که به موجب آن، شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند. این ماده، به سبب تاثیر مستقیم بر آزادی شغلی زوجه، مستلزم تفسیری منضبط و منطبق با قلمرو واقعی حکم قانونی است. از حیث دلالت حقوقی، ماده مزبور متضمن ممنوعیت عام اشتغال زنان نیست؛ بلکه امکان ممانعت از اشتغال را به شرایطی معین پیوند می زند. بنابراین، صرف ازدواج، زن بودن یا مخالفت شخصی همسر، به تنهایی معادل تحقق تمام

شرایط مقرر در این ماده نیست. تشخیص موضوع، نیازمند بررسی ماهیت شغل، اوضاع و احوال پرونده و انطباق وضعیت مورد بحث با معیارهای قانونی است. مفاهیمی همچون « مصالح خانوادگی» و «حیثیات» نیز نباید به عناوینی شناور و تابع برداشت های صرفا شخصی تبدیل شوند. توسعه نامحدود این مفاهیم می تواند زمینه تبدیل اختیاری مقید به ابزاری برای تحدید گسترده آزادی شغلی را فراهم آورد؛ همان گونه که نادیده گرفتن حکم صریح قانون نیز با التزام به نظام حقوقی سازگار نیست. راهکار حقوقی، نه انکار حکم مقرر در ماده، بلکه تبیین دقیق قلمرو آن و پرهیز از تفسیرهای فاقد پشتوانه کافی است. در این زمینه، نظریه مشورتی شماره ۱۱۱۱/۹۶/۷ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱۶ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، به مسئله اجرای حکم منع اشتغال زوجه می پردازد. مطابق این نظریه، طرف دعوا در دعوای منع اشتغال، خود زوجه است و اداره متبوع او مرجع اجرای حکم محسوب نمی شود. این نظریه از حیث آثار اجرایی ماده ۱۱۱۷ قابل توجه است، اما نباید با رای وحدت رویه یا حکمی عام درباره تمام ابعاد حق اشتغال زنان خلط شود. افزون بر این، ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «زن مستقلا می تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می خواهد بکند». مفاد این ماده، استقلال مالی زوجه و اختیار او در تصرف نسبت به دارایی خویش را به رسمیت می شناسد. البته میان استقلال مالی و آزادی اشتغال باید تفکیک کرد؛ زیرا موضوع مستقیم ماده ۱۱۱۸، تصرف در دارایی است، نه تعیین تمام حدود حق انتخاب شغل. با این حال، این حکم در کنار اصول قانون اساسی، موید آن است که شخصیت حقوقی زن را نمی توان در مناسبات زوجیت مستحیل ساخت.

حسن معاشرت زوجین و ضرورت تفسیر متوازن حقوق خانوادگی

ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی مقرر می دارد: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند». این حکم بر ضرورت رفتار متقابل و رعایت الزامات اخلاقی و حقوقی در مناسبات زوجین تاکید دارد. از این منظر، روابط خانوادگی را نمی توان صرفا بر مبنای اختیارات یک جانبه تحلیل کرد؛ بلکه حقوق و تکالیف طرفین باید در چارچوب کلی نظام حقوق خانواده مورد بررسی قرار گیرند. البته از ماده ۱۱۰۳ نمی توان به تنهایی نتیجه گرفت که هرگونه مخالفت با اشتغال زوجه، خود به خود مصداق سوء معاشرت یا عملی غیر قانونی است. چنین نتیجه ای به بررسی اوضاع و احوال مشخص، مبانی حقوقی و آثار رفتار مورد بحث نیاز دارد. با این حال، این ماده یادآور می شود که اعمال حقوق خانوادگی باید در چارچوب الزامات قانونی و با رعایت حقوق متقابل صورت گیرد. همچنین، ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی امکان درج شروطی را در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر پیش بینی کرده است، مشروط برآنکه شروط مزبور مخالف مقتضای عقد نباشند. این ماده در تحلیل شروط مرتبط با اشتغال زوجه اهمیت دارد؛ اما اعتبار و آثار هر شرط، به مفاد دقیق آن و انطباقش با ضوابط قانونی وابسته است و نمی توان بدون بررسی متن شرط، حکم واحدی درباره تمام توافق های مربوط به اشتغال صادر کرد. بنابراین، تحلیل حقوقی اشتغال زنان مستلزم جمع میان مقررات ناظر بر حق انتخاب شغل، استقلال مالی، اختیارات مقرر در حقوق خانواده و تعهدات متقابل زوجین است. اتخاذ رویکردی یک سوپیه، چه در نفی مطلق محدودیت های قانونی و چه در توسعه نامحدود اختیارات خانوادگی، از دقت حقوقی بحث می کاهد.

حق اشتغال در حقوق کار؛ از امکان استخدام تا برابری در مزد

حق اشتغال هنگامی از محتوای واقعی برخوردار می شود که به امکان ورود به بازار کار محدود نماند و شرایط عادلانه استمرار فعالیت حرفه ای را نیز در برگیرد. ماده ۶ قانون کار، حق انتخاب شغل را در حدود مقرر قانونی شناسایی می کند و ماده ۳۸ همین قانون، برای کار مساوی در شرایط مساوی و در یک کارگاه، پرداخت مزد مساوی به زن و مرد را مقرر داشته و تبعیض در تعیین میزان مزد بر مبنای جنسیت را منع می کند. این مقررات نشان می دهند که مسئله اشتغال زنان، افزون بر امکان انتخاب حرفه، با کیفیت فرصت های شغلی، امنیت اقتصادی و منع تبعیض نیز پیوند دارد. برابری حقوقی هنگامی به عدالت عملی نزدیک می شود که ساز و کارهای اجرایی و نظارتی، امکان مطالبه و استیفای حقوق قانونی را فراهم کنند. با این حال، منع تبعیض را نباید با یکسان انگاری تمام وضعیت ها اشتباه گرفت. برخی حمایت های قانونی خاص، با توجه به وضعیت هایی نظیر بارداری و زایمان، ممکن است برای صیانت از حقوق و سلامت زنان ضرورت داشته باشند. ارزیابی هر قاعده باید بر مبنای هدف، مبنای قانونی، آثار و تناسب آن صورت گیرد؛ نه آنکه هر تفاوتی به صرف متفاوت بودن، تبعیض ناروا تلقی شود یا هر محدودیتی با استناد کلی به حمایت از زنان، مشروع فرض گردد.

کار مراقبتی و نامرئی شدن مشارکت اقتصادی زنان

یکی از ابعاد مغفول در تحلیل اشتغال زنان، ارزش اجتماعی و اقتصادی کار خانگی و مراقبتی است. نگهداری از کودکان، مراقبت از سالمندان و انجام امور منزل، هرچند غالبا بدون دریافت مزد انجام می شوند، در استمرار زندگی روزمره و بازتولید نیروی کار نقش دارند. نادیده گرفتن این فعالیت ها می تواند به نامرئی شدن بخشی از مشارکت اقتصادی زنان بینجامد. هنگامی که مسئولیت مراقبت بدون توزیع متوازن میان اعضای خانواده بر دوش زنان قرار می گیرد، آنان ممکن است برای ورود به بازار کار، استمرار اشتغال یا ارتقای حرفه ای با محدودیت های بیشتری مواجه شوند. این وضعیت را باید نه صرفا نتیجه انتخاب های فردی، بلکه در پیوند با ساختارهای مراقبتی، سیاست های عمومی و انتظارات اجتماعی تحلیل کرد. براساس برآورد سازمان بین المللی کار، در سال ۲۰۲۳ حدود ۷۰۸ میلیون زن در سراسر جهان به دلیل مسئولیت های مراقبتی بدون مزد، خارج از نیروی کار قرار داشتند. این آمار جهانی است و نباید به عنوان آماری مختص ایران تفسیر شود؛ با این حال، اهمیت ساختاری مسئولیت های مراقبتی در محدود شدن مشارکت اقتصادی زنان را آشکار می سازد. گزارش این سازمان با عنوان Care Work and Care Jobs for the Future of Decent Work (۲۰۱۸) منتشر شده نیز به رابطه میان کار مراقبتی با مزد و بدون مزد و استمرار نابرابری های جنسیتی در خانواده و بازار کار می پردازد. این منابع بر ضرورت بازشناسی ارزش کار مراقبتی و اصلاح ساختارهای حمایت اجتماعی تاکید دارند. از این منظر، سیاست گذاری موثر در حوزه اشتغال زنان باید از دوگانه سازی ناروا میان «زن شاغل» و «زن خانواده محور» فاصله بگیرد. مسئله، تحمیل یک الگوی واحد از زندگی نیست؛ بلکه ایجاد شرایطی است که در آن، زنان بتوانند بدون تحمل هزینه های نامتعارف و تبعیض آمیز، درباره مسیر

دیوان کیفری بین المللی (ICC) مقهور هژمونی امپریالیسم



سیدمحمدکاظم موسوی
عضو مرکز وکلای قوه قضاییه
مدرس حقوق کیفری و جرم شناسی
دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور

در بیست‌وهشتم فوریه ۲۰۲۶، ایالات متحده همراه با اسرائیل حملاتی هوایی و موشکی گسترده به اهداف متعدد در خاک ایران انجام داد، در حالی که مذاکرات هسته‌ای به بن‌بست رسیده بود. از منظر حقوق بین‌الملل، آغاز چنین عملیات نظامی بدون مجوز صریح شورای امنیت و بدون توجیه مسلم دفاع مشروع، می‌تواند تحت عنوان جنایت تجاوز یا به تعبیر سنتی‌تر «جنایت علیه صلح» طبقه‌بندی شود؛ هرچند، چنان‌که در نکته ابتدایی گفته شد، مسیر عملی تعقیب این جرم در دیوان، به دلیل اصلاحات کامپالا و عدم عضویت طرفین، به‌شدت محدود است. در کنار این مسئله، هیئت حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی سازمان ملل درباره ایران، در گزارشی که به شورای حقوق بشر ارائه شد، به شواهدی از نقض آشکار حقوق بشردوستانه در همان روز نخست درگیری اشاره کرد. بر اساس این گزارش، دو حمله در ماه فوریه ۲۰۲۶، یکی به یک مدرسه ابتدایی در شهر میناب و دیگری به یک مجموعه ورزشی در لامرد، ممکن است در حد آستانه جنایت جنگی بوده باشد. در توضیح این یافته آمده که ایالات متحده در هدف‌گیری ساختمان مدرسه، با وصف ذهنی سهل‌انگاری عامدانه، یعنی آنچه در حقوق جزای بین‌المللی دولس اونتوالیس نام دارد، عمل کرده است. ماه‌ها بعد، گزارش‌هایی از یک حمله دیگر به یک مجلس عروسی در شهرک کوهستک نیز انتشار یافت که هلال احمر ایران با ارسال نامه‌ای به دیوان کیفری بین‌المللی، درخواست تحقیق مستقل و بی‌طرفانه درباره آن را مطرح کرد، گرچه همان نامه نیز صراحتاً یادآور شد که نه آمریکا و نه ایران عضو اساسنامه رم نیستند و از این رو دیوان صلاحیت خودکاری بر این پرونده ندارد. واکنش ایالات متحده به همین زمینه‌سازی حقوقی دادستانی، نه از جنس دفاع حقوقی کلاسیک، بلکه از جنس فشار سیاسی و دیپلماتیک آشکار بود. تنها اندکی پس از آنکه نشانه‌های ورود احتمالی دادستانی به پرونده ایران مطرح شد، وزیر خارجه آمریکا، مارکو رابینو، حمله‌ای تند به موجودیت دیوان را آغاز کرد. ناظران حقوقی این واکنش را نه موضعی

درباره «حاکمیت ملی آمریکا» آن‌چنان‌که دولت ترامپ ادعا می‌کرد، بلکه کوششی برای تضمین معافیت از مجازات، هم برای آمریکا و هم برای متحدانش مانند اسرائیل، ارزیابی کردند. به گفته یکی از حقوق‌دانان بین‌المللی، این مخالفت ریشه در میل به مصونیت دارد، نه در نگرانی واقعی درباره حاکمیت. این رویکرد البته سابقه‌ای چندساله دارد: پیش از آن نیز، پس از آنکه دادستان وقت دیوان، کریم خان، در سال ۲۰۲۴ درخواست صدور قرار بازداشت برای نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، وزیر دفاع وقت او و سه رهبر حماس را مطرح کرد، دولت آمریکا واکنشی شدید نشان داد. در همین راستا، وزارت خزانه‌داری آمریکا در فوریه ۲۰۲۵ تحریم‌هایی علیه خود کریم خان اعمال کرد، پس از آنکه ترامپ دستور تحریم مقامات دیوان را به دلیل صدور همان قرارهای بازداشت صادر کرده بود. این الگوی تحریم مقامات قضایی یک نهاد بین‌المللی، در ادبیات حقوقی به‌ندرت نسبت به یک دادگاه بی‌طرف دیده شده و از سوی بسیاری به‌عنوان تلاش برای اخلاص مستقیم در عملکرد دیوان تفسیر شده است. این فشارها به مرور به کوششی فراگیرتر برای تضعیف یا حتی حذف ساختاری ICC بدل شد. دولت آمریکا، که از ابتدا اساسنامه رم را تصویب نکرده بود، در چند سال اخیر با ترکیبی از تحریم‌های اقتصادی علیه کارکنان و قضات دیوان، تهدید به ممنوعیت ورود، و فشار دیپلماتیک بر کشورهای عضو برای کاهش همکاری با دیوان، عملاً کوشید ظرفیت عملیاتی آن را فلج کند. این اقدامات تنها به پرونده اسرائیل یا ایران محدود نماند؛ به گفته تحلیل‌گران حقوق بین‌الملل، موضع‌گیری آمریکا در این دوره همچنین به پرونده‌های دیگری همچون ونزوئلا و روسیه نیز دامنه داشت و نشان‌دهنده یک راهبرد کلان‌تر برای کاستن از اعتبار و عملکرد مستقل دیوان بود. رئیس‌جمهور ترامپ در چندین نوبت، گاه در سخنرانی‌های علنی و گاه در پیام‌های شبکه‌های اجتماعی، دیوان را نهادی «غیرقانونی» و «فاقد مشروعیت» برای قضاوت درباره آمریکا و متحدانش خواند و وزیر خارجه او نیز این خط را با زبانی صریح‌تر، حتی با اشاره به امکان اقدامات تنبیهی بیشتر علیه کارکنان دیوان، تکرار کرد. در تفسیر برخی ناظران، همین مواضع نشان می‌دهد که دولت آمریکا کمتر به دنبال اصلاح رویه دیوان است و بیشتر در پی از میان بردن کارکرد آن به‌عنوان یک مرجع بازدارنده. در همین حال، تحول دیگری در ساختار داخلی دیوان نیز رخ داد که ناخواسته به روایت غالب

درباره فشار سیاسی دامن زد: کریم خان، که از می ۲۰۲۵ به دلیل اتهامات سوءرفتار جنسی به‌صورت داوطلبانه کنار رفته بود و سپس به‌طور موقت از پست خود معلق شد، سرانجام در ژوئیه ۲۰۲۶ با رأی هشتاد و دو کشور از میان صد و بیست و پنج دولت عضو دیوان، از مقام دادستانی برکنار شد. این رویداد، اگرچه از منظر رسمی به پرونده‌ای داخلی و اخلاقی بازمی‌گشت، از سوی برخی منتقدان آمریکا به‌عنوان نمونه‌ای از آسیب‌پذیری نهادی دیوان در برابر فشارهای همزمان سیاسی و رسوایی‌های داخلی قلمداد شد؛ وضعیتی که به گفته آن‌ها، دقیقاً در لحظه‌ای رخ داد که دادستانی می‌توانست وارد پرونده‌های حساس‌تری علیه قدرت‌های بزرگ شود. با این‌همه، منطق بنیادین دیوان کیفری بین‌المللی از ابتدا بر این فرض بنا شده بود که هیچ رهبر سیاسی یا نظامی، صرف‌نظر از قدرت کشور متبوعش، نباید از پیگرد قضایی برای جرائم سنگین بین‌المللی مصون بماند. عملکرد دیوان در پرونده‌های روسیه، سودان یا میانمار نشان داده که این نهاد در غیاب مخالفت قدرت‌های بزرگ، می‌تواند قرارهای بازداشت مؤثری صادر کند. اما در پرونده‌هایی که منافع مستقیم اعضای دائم شورای امنیت یا متحدان نزدیک آن‌ها در میان است، چه در غزه و چه در ایران، مسیر دادستانی هم با محدودیت صلاحیتی ساختاری اساسنامه رم و هم با فشار سیاسی و دیپلماتیک فعال کشورهای قدرتمند مواجه می‌شود. در جمع‌بندی، دیوان کیفری بین‌المللی نهادی است که در نظریه، صلاحیت رسیدگی به سنگین‌ترین جرائم بشری را دارد، اما در عمل، همواره میان دو محدودیت گیر افتاده است: محدودیت حقوقی ذاتی اساسنامه رم، که صلاحیت را تنها برای اعضا یا موارد ارجاعی قائل می‌شود، و محدودیت سیاسی واقعی، که از مخالفت فعال دولت‌های قدرتمند و غیرعضو نشأت می‌گیرد. پرونده حمله آمریکا به ایران در سال ۲۰۲۶، با وجود یافته‌های هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل درباره احتمال ارتکاب جنایت جنگی، نمونه‌ای روشن از این تناقض است: دیوانی که باید بی‌طرفانه عدالت را اجرا کند، در برابر قدرت‌های بزرگ، هم از نظر حقوقی محدود است و هم عملاً تحت فشار سیاسی و دیپلماتیک تلاش می‌کند صلاحیت و حتی موجودیت خود را حفظ کند؛ وضعیتی که می‌توان آن را مقهور شدن نسبی دیوان در برابر هژمونی قدرت‌های بزرگ توصیف کرد، بدون آنکه از محدودیت‌های حقوقی واقعی اساسنامه رم چشم‌پوشی شود.

ادامه از صفحه قبل

حرفه ای و خانوادگی خود تصمیم بگیرند.

استقلال اقتصادی و بازتعریف مناسبات خانوادگی

اشتغال می‌تواند در افزایش استقلال اقتصادی، توسعه سرمایه انسانی و گسترش مشارکت اجتماعی زنان موثر باشد؛ اما این آثار خودکار و تضمین شده نیستند. اشتغال ناپایدار، دستمزد ناکافی، فقدان امنیت حرفه‌ای و تحمیل هم‌زمان مسئولیت‌های شغلی و خانگی ممکن است به فرسودگی مضاعف بینجامد. بنابراین، سنجش وضعیت اشتغال زنان بدون توجه به کیفیت فرصت‌های شغلی، امنیت درآمد و امکان پیشرفت حرفه‌ای، تصویری ناقص از واقعیت ارائه می‌دهد. استقلال اقتصادی می‌تواند دامنه انتخاب‌های فردی را گسترش دهد و امکان مشارکت موثرتر در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی و اجتماعی را تقویت کند؛ با این حال، نباید آن را تنها معیار استقلال یا ارزش اجتماعی زن دانست. منزلت انسانی و شخصیت حقوقی، تابع اشتغال یا عدم اشتغال نیست. زنی که اشتغال بیرون از خانه را انتخاب می‌کند و زنی که آگاهانه مسئولیت‌های خانوادگی را در اولویت قرار می‌دهد، هر دو از کرامت انسانی و حق انتخاب برخوردارند. از این رو، معیار عدالت

نه تحمیل اشتغال به زنان است و نه محدود کردن آنان به نقش‌های سنتی، بلکه فراهم کردن امکان انتخاب آگاهانه، برخورداری از فرصت‌های منصفانه و مصونیت از تبعیض نارواست. خانواده نیز در این منظومه نباید قلمرویی تلقی شود که در آن شخصیت مستقل اعضا نادیده گرفته می‌شود؛ بلکه باید امکان سازگاری میان حقوق فردی، مسئولیت‌های متقابل و مصالح مشروع خانوادگی فراهم آید.

نتیجه‌گیری

پرسش «اشتغال زنان؛ حق یا موهبت؟» در حقیقت، پرسشی درباره ماهیت حق و جایگاه زن در منظومه حقوقی و اجتماعی است. هنگامی که قانون، انتخاب شغل را به رسمیت می‌شناسد، نمی‌توان اصل آن را به امتیازی وابسته به پسند اشخاص یا پذیرش عرفی فروکاست؛ همان‌گونه که نمی‌توان حدود قانونی مقرر را نادیده گرفت یا هر محدودیتی را بدون بررسی مبنا و قلمرو آن ناموجه دانست. در نظام حقوقی ایران، اصول قانون اساسی از یک سو حق انتخاب شغل و حمایت قانونی از زنان را شناسایی می‌کنند و ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی از سوی دیگر،

در شرایط معین، امکان ممانعت از برخی مشاغل را پیش‌بینی کرده است. مسئله محوری، تفسیر دقیق این مقررات، پرهیز از توسعه ناموجه محدودیت‌ها و تضمین امکان موثر اعمال حقوق قانونی است. در عرصه اجتماعی نیز، اصلاح نگرش‌های تبعیض‌آمیز، کاهش موانع ساختاری و توزیع متوازن تر مسئولیت‌های مراقبتی، مکمل ضروری حمایت‌های قانونی به شمار می‌روند. اشتغال زن، نه موهبتی اعطایی از سوی دیگری، بلکه حقی است که شناسایی و اعمال آن باید در چارچوب قانون و با رعایت حقوق اشخاص سنجیده شود؛ حقی که تحقق موثرش، علاوه بر تضمین‌های حقوقی، به رفع موانع ساختاری و استقرار عدالت در فرصت‌های اجتماعی وابسته است. جامعه‌ای که خواهان بهره‌مندی از ظرفیت‌های انسانی خویش است، نمی‌تواند امکان مشارکت حرفه‌ای زنان را به سبب پیش‌داوری‌های نهادینه شده محدود سازد، همان‌گونه که دفاع از اشتغال زنان نیز نباید به نادیده گرفتن ارزش کار مراقبتی یا تحقیر انتخاب‌های متفاوت زندگی فروکاسته شود. معیار نهایی، استقرار نظامی است که در آن، زن نه موضوع اعطای امتیاز، بلکه صاحب حق، اراده و شخصیت حقوقی مستقل باشد.

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

معاونت یا مشارکت در جرم؛ مرز باریک میان کمک به ارتکاب جرم و دخالت در اجرای آن

سینا درباری- عضو کانون وکلا دادگستری استان کردستان- مدیر و مدرس آموزشگاه آزاد حقوقی

البته این حکم به معنای یکسان بودن قطعی مجازات نهایی همه شرکا در هر پرونده نیست؛ زیرا تعیین مجازات، تابع مقررات اختصاصی جرم، شرایط مسئولیت کیفری و قواعد مربوط به تعیین مجازات است. در جرائم علیه تمامیت جسمانی نیز باید مقررات خاص قصاص، دیات و سایر احکام مرتبط مورد توجه قرار گیرد.

در مقابل، ماده ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی، در مواردی که در شرع یا قانون مجازات دیگری برای معاون تعیین نشده باشد، مجازات معاون را بر اساس نوع جرم مشخص کرده است. در جرائم موجب تعزیر، مطابق بند «ت» این ماده، مجازات معاون دو درجه پایین‌تر از مجازات جرم ارتكابی است. در سایر موارد نیز باید بند مربوط، مقررات خاص قانونی و تبصره‌های ماده بررسی شود.

در نتیجه، نمی‌توان بدون توجه به نوع جرم و مقررات اختصاصی آن، یک قاعده واحد درباره مجازات همه معاونان بیان کرد. با این‌حال، روشن است که تشخیص نادرست عنوان مجرمانه می‌تواند در تعیین مجازات قانونی شخص اثر جدی داشته باشد.

بررسی یک نکته مهم در رویه قضایی

در تأیید اهمیت تفکیک این دو عنوان، نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۱۰۱۴ مورخ ۱۴۰۱/۰۲/۳۱ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، در مقام بیان معیار تشخیص معاونت از مشارکت، بر این نکته تأکید دارد که چنانچه شخص علاوه بر همکاری در رکن روانی جرم، در عملیات اجرایی آن نیز مداخله کند، موضوع می‌تواند از مصادیق مشارکت در جرم باشد، نه صرفاً معاونت.

بر این باور هستم اهمیت این دیدگاه در آن است که ارزیابی نقش اشخاص نباید صرفاً بر اساس عنوانی که شاکي، ضابط یا حتی خود متهم برای رفتار به کار می‌برد، انجام شود؛ بلکه باید ماهیت رفتار، ارتباط آن با عملیات اجرایی و شرایط قانونی انتساب جرم مورد بررسی قرار گیرد.

به نظر می‌رسد توجه به این معیار می‌تواند از خلط میان کمک به ارتکاب جرم و دخالت در اجرای آن جلوگیری کند؛ هرچند تشخیص نهایی، وابسته به محتویات پرونده و اوضاع و احوال هر مورد است.

میتوان نتیجه گرفت که تمایز میان معاونت و مشارکت در جرم از جمله موضوعاتی است که اهمیت آن در مرحله تحقیقات مقدماتی و تنظیم قرارهای قضایی، به‌اندازه مرحله صدور حکم قابل توجه است. در عمل، گاهی به دلیل تعدد اشخاص حاضر در صحنه جرم یا وجود ارتباط قبلی میان آنان، این تصور ایجاد می‌شود که همه افراد باید تحت یک عنوان کیفری تعقیب شوند؛ در حالی‌که مسئولیت کیفری هر شخص باید بر مبنای رفتار منتسب به خود او و شرایط قانونی همان عنوان تعیین شود.

معتمد، در بررسی این پرونده‌ها باید سه پرسش اساسی مطرح شود:

آیا شخص در عملیات اجرایی جرم دخالت داشته است؟

آیا جرم به رفتار او مستند است؟

آیا شرایط روانی و سایر الزامات قانونی برای انتساب عنوان موردنظر وجود دارد؟

پاسخ دقیق به این پرسش‌ها می‌تواند در تشخیص صحیح عنوان اتهام و جلوگیری از توسعه ناموجه مسئولیت کیفری نقش مؤثری داشته باشد. همچنین نباید فراموش کرد که صرف حضور در محل، اطلاع از وقوع جرم، داشتن رابطه با مرتکب یا حتی انجام رفتاری که از نظر عرفی به وقوع جرم کمک کرده است، بدون احراز شرایط قانونی، برای تحقق مشارکت یا معاونت کافی نیست. در نهایت، به نظر می‌رسد معیار اصلی در تفکیک این دو عنوان، نه تعداد افراد دخیل در حادثه و نه میزان اهمیت ظاهری نقش آنان، بلکه تحلیل دقیق رفتار ارتكابی، جایگاه آن در عملیات اجرایی و شرایط قانونی انتساب جرم است. رعایت این تفکیک، هم به اجرای صحیح قانون کمک می‌کند و هم از تحمیل مسئولیت کیفری فراتر از حدود مقرر قانونی جلوگیری خواهد کرد.

مصادیق معاونت باشد، اما اگر رفتار شخص در اوضاع‌واحوال مشخص، بخشی از عملیات اجرایی جرم محسوب شود، نمی‌توان بدون بررسی دقیق نقش او، صرفاً به دلیل تهیه وسیله، عنوان معاونت را قطعی دانست.

عنصر روانی تا وحدت قصد

تفاوت مهم دیگر، به شرایط روانی لازم برای تحقق این دو عنوان مربوط است.

بر اساس تبصره ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی، برای تحقق معاونت در جرم، وحدت قصد میان معاون و مرتکب اصلی و نیز تقدم یا اقتران زمانی رفتار معاون با رفتار مرتکب، شرط است. به بیان دیگر، صرف انجام یک رفتار که به‌طور اتفاقی به وقوع جرم دیگری کمک کرده باشد، برای تحقق معاونت کافی نیست؛ بلکه باید شرایط قانونی مربوط به قصد و ارتباط زمانی نیز احراز شود. برای نمونه، اگر شخصی خودرویی را در اختیار دیگری قرار دهد، اما از قصد مجرمانه او آگاه نباشد و قصد کمک به ارتکاب جرم نیز نداشته باشد، صرف در اختیار گذاشتن خودرو، به‌تنهایی برای انتساب معاونت در جرم کافی نیست. البته مسئولیت احتمالی شخص باید با توجه به تمام اوضاع‌واحوال و عنوان قانونی رفتار او بررسی شود.

در مشارکت نیز باید شرایط روانی لازم برای جرم موردنظر و انتساب رفتار هر شریک بررسی شود؛ اما نباید وحدت قصد مقرر در تبصره ماده ۱۲۶ را بدون تفکیک، شرطی یکسان و مطلق برای تمام مصادیق مشارکت در جرم دانست. ماده ۱۲۵ در جرائم غیر عمدی نیز امکان شرکت در جرم را پذیرفته است؛ بنابراین، تحلیل عنصر روانی باید با توجه به عمدی یا غیر عمدی بودن جرم و شرایط خاص همان عنوان مجرمانه صورت گیرد.

از دیدگاه من، این موضوع در پرونده‌هایی اهمیت ویژه دارد که رابطه دوستانه، خانوادگی، شغلی یا مالی میان اشخاص وجود دارد. چنین رابطه‌ای به خودی خود دلیل مشارکت یا معاونت نیست و برای انتساب مسئولیت کیفری، باید رفتار مشخص و شرایط قانونی مربوط به آن اثبات شود.

آیا میزان تأثیر رفتار، ملاک تشخیص است؟

یکی از برداشت‌های نادرست آن است که هرکس نقش پر رنگ‌تری در وقوع جرم داشته باشد، شریک جرم است و هرکس نقش کمتری داشته باشد، معاون محسوب می‌شود.

این برداشت با متن ماده ۱۲۵ سازگار نیست. قانون‌گذار صراحتاً بیان کرده است که برای تحقق شرکت در جرم، لازم نیست اثر رفتار شرکا مساوی باشد یا رفتار هر یک به تنهایی برای وقوع جرم کفایت کند. آنچه اهمیت دارد، دخالت در عملیات اجرایی و استناد جرم به رفتار آنان است.

برای مثال، در یک نزاع منتهی به صدمه بدنی، ممکن است دو نفر در عملیات اجرایی ایراد صدمه مشارکت داشته باشند، اما میزان تأثیر رفتار آن‌ها یکسان نباشد. در این وضعیت، صرف کمتر بودن تأثیر رفتار یکی از آن‌ها، مانع تحقق شرکت در جرم نیست؛ البته انتساب نتیجه، نوع جرم و شرایط قانونی مربوط باید جداگانه بررسی شود.

در مقابل، ممکن است فردی خارج از عملیات اجرایی، با فراهم کردن مقدمات یا تسهیل وقوع جرم، نقشی بسیار مؤثر در موفقیت مرتکب داشته باشد، اما همین اهمیت عملی به تنهایی موجب تبدیل عنوان معاونت به مشارکت نمی‌شود.

بنابراین، باید میان میزان تأثیر رفتار و ماهیت حقوقی رفتار تفاوت قائل شد که این دو مفهوم لزوماً یکسان نیستند.

از آثار کیفری تا مسیر مجازات

تفاوت میان مشارکت و معاونت، صرفاً یک اختلاف اصطلاحی نیست؛ بلکه آثار مستقیم کیفری دارد. مجازات شریک در جرم، مجازات فاعل مستقل آن جرم است.

ضرورت تشخیص دقیق نقش اشخاص در ارتکاب جرم

در بسیاری از پرونده‌های کیفری، ارتکاب جرم به یک شخص محدود نمی‌شود و ممکن است چند نفر، با انگیزه‌ها و نقش‌های متفاوت، در شکل‌گیری یا وقوع یک رفتار مجرمانه دخالت داشته باشند. با این‌حال، صرف حضور چند نفر در یک ماجرا یا ارتباط آن‌ها با مرتکب اصلی، برای انتساب یک عنوان کیفری واحد به همه آنان کافی نیست.

به اعتقاد بنده، یکی از مسائل مهم در رسیدگی‌های کیفری، تشخیص صحیح مرز میان مشارکت در جرم و معاونت در جرم است؛ زیرا این دو عنوان، با وجود شباهت ظاهری، از حیث ارکان تحقق، نحوه انتساب جرم و آثار کیفری تفاوت‌های قابل‌توجهی دارند. بی‌توجهی به این تفاوت‌ها ممکن است موجب شود شخصی که تنها در وقوع جرم کمک کرده است، در جایگاه شریک جرم قرار گیرد یا برعکس و نقش اجرایی فردی که در تحقق جرم دخالت مستقیم داشته، به درستی مورد توجه قرار نگیرد.

مبنای قانونی مشارکت و معاونت در جرم

قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در مواد ۱۲۵ و ۱۲۶، به ترتیب به تعریف شرکت در جرم و معاونت در جرم پرداخته است.

مطابق ماده ۱۲۵، هرگاه شخصی با یک یا چند نفر دیگر در عملیات اجرایی جرم مشارکت کند و جرم به رفتار همه آنان مستند باشد، شریک در جرم محسوب می‌شود؛ خواه رفتار هر یک به تنهایی برای وقوع جرم کافی باشد یا نباشد و خواه میزان تأثیر رفتار آنان یکسان یا متفاوت باشد. این ماده همچنین در جرائم غیر عمدی، در صورت انتساب جرم به تقصیر دو یا چند نفر، امکان تحقق شرکت در جرم را پیش‌بینی کرده است.

در مقابل، ماده ۱۲۶ قانون مذکور، مصادیق معاونت را مشخص می‌کند. بر این اساس، ترغیب، تهدید، تطمیع یا تحریک دیگری به ارتکاب جرم، استفاده از دسیسه یا فریب یا سوءاستفاده از قدرت برای وقوع جرم، تهیه وسایل ارتکاب جرم، ارائه طریق ارتکاب آن و تسهیل وقوع جرم، در صورت وجود شرایط قانونی، می‌تواند از مصادیق معاونت باشد.

بنابراین، تفاوت اصلی این دو عنوان را باید در نوع دخالت شخص در فرایند ارتکاب جرم و چگونگی انتساب نتیجه مجرمانه به رفتار او جست‌وجو کرد؛ نه صرفاً در میزان تأثیرگذاری یا اهمیت ظاهری نقشی که بر عهده داشته است.

دخالت در عملیات اجرایی جرم

مهم‌ترین معیار تفکیک شریک از معاون، بررسی نقش واقعی شخص در عملیات اجرایی جرم است

شریک جرم کسی است که رفتار او بخشی از عملیات اجرایی جرم را تشکیل می‌دهد و جرم نیز به رفتار وی مستند است. در مقابل، معاون اصولاً با انجام رفتارهایی مانند تهیه وسیله، تحریک مرتکب یا تسهیل ارتکاب جرم، به وقوع آن کمک می‌کند، بدون آنکه رفتار وی در چارچوب همان جرم، مشارکت در عملیات اجرایی محسوب شود.

برای روشن شدن موضوع، فرض کنیم دو نفر با قصد مشترک تصمیم به سرقت می‌گیرند. یکی از آن‌ها وارد محل شده و اموال را برمی‌دارد و دیگری نیز در اجرای نقشه، با مشارکت در عملیات اجرایی سرقت، اموال را جمع‌آوری و خارج می‌کند. در صورت احراز سایر شرایط قانونی، هر دو می‌توانند شریک در جرم باشند؛ زیرا رفتار هر دو در عملیات اجرایی دخالت دارد و جرم به رفتار آنان مستند است. اما اگر شخصی صرفاً اطلاعات مربوط به محل نگهداری اموال را در اختیار مرتکب قرار دهد یا وسیله ارتکاب جرم را برای او تهیه کند، ممکن است با توجه به اوضاع‌واحوال پرونده و تحقق شرایط قانونی، معاون جرم شناخته شود.

البته باید توجه داشت که عنوان عمل به‌تنهایی تعیین‌کننده نیست. برای مثال، تهیه وسیله در حالت معمول می‌تواند از